

جایگاه اجتهاد

محمد ابراهیم جناتی

دو لب ایشان می‌شنیده‌اند، و بدون هیچ تردید و شکی بدانها عمل می‌کرده‌اند.

و اما آنچه زمینه بحث را در این نوشته فراهم آورده است، دوران پس از وفات رسول الله (ص) و جانشینان او است که مکلفین برای شناخت احکام الهی و وظایف اسلامی خود، امکان دسترسی به شخص پیامبر امین (ص) و ائمه (ع) را نداشته‌اند و بناچار می‌بایست، احکام را با یک یا چند واسطه از طریق روایت و حدیث- بشنوند.

در چنین شرایطی، دلائلی که به منظور شناخت احکام الهی در اختیار مکلف قرار می‌گیرد، چهارگونه فرض دارد:

۱- قطعی از نظر سند و دلالت.

۲- ظنی از نظر سند و دلالت.

۳- قطعی از نظر سند و ظنی از نظر دلالت.

۴- ظنی از نظر سند و قطعی از نظر دلالت.

در مقالات پیشین عوامل ضرورت و پیدایش اجتهاد را تبیین کردیم و اجتهاد را بعنوان یک واقعیت غیرقابل اجتناب پذیرفتیم، و انسداد باب اجتهاد را عامل رکود و جمود و ایستایی و انحطاط جوامع اسلامی دانستیم.

اکنون زمینه بحث، چنین است که با توجه به ضرورت اجتهاد (بعد از وفات رسول خدا (ص) به نظر جامعه اهل سنت و بعد از پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام به نظر شیعه)،

معتقدان به اسلام این حقیقت را به صورت کلی پذیرفته‌اند که خداوند برای مکلفین، احکام و وظایف و قوانینی را تعیین فرموده است. و نیز پذیرفته‌اند که خداوند این احکام و قوانین را از طریق وحی بر پیامبرش نازل کرده است، تا آن حضرت بدون کم و کاست برای مردم باز گوید، «ماینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی».

آنچه در این نوشته مورد توجه و بررسی قرار خواهد گرفت، این حقیقت است که احکام الهی و جزئیات آن، پیامهای وحی و سخنان پیامبر (ص) از چه راههایی برای مکلفین قابل اثبات است و مسلمانان چگونه می‌توانند به وظایفی که از طریق رسول خدا (ص) به آنها ابلاغ شده است، دست یابند؟

بدیهی است که باید در رابطه با این پرسش سیر تاریخی این جریان را به دو بخش عمده تقسیم کرد:

الف: روزگار حیات پیامبر (ص) و حضور ایشان در جامعه اسلامی.

ب: روزگار پس از وفات آن حضرت که ظاهراً دست مردم از ایشان کوتاه است.

در دوران حیات رسول الله (ص) (و بعد از آن حضرت، ائمه معصومین علیهم السلام به عقیده شیعه) برای شناخت احکام بهترین راه همان بوده است که مسلمانان احکام را از

کدامیک از موارد چهارگانه یادشده مجرای اجتهاد است. و باید قوانین و شیوه‌های اجتهادی را در آن بکار بست؟ علت پیدایش چنین پرسشی این است که جامعه اهل سنت گفته‌اند: نوع اول - یعنی طریقی که از نظر سند و دلالت قطعی باشد - محل جریان اجتهاد نیست. و به دست آوردن احکام الهی از چنین راه‌هایی، اجتهاد نامیده نمی‌شود.

البته، این نظریه اختصاص به اهل سنت ندارد. بلکه برخی از فقهای شیعه نیز همین نظریه را اظهار داشته‌اند، مانند محقق حلی که معتقد است در قلمرو اجتهاد و استنباط، آن کاوشی اجتهاد نامیده می‌شود که مستند به ظواهر قرآن و احادیث قطعی نباشد.

شاید آنچه اساس پیدایش این نظریه را در دامان خود رشد داده و تغذیه کرده است، معنای لغوی کلمه «اجتهاد» باشد. زیرا معنای لغت «اجتهاد» بیانگر کاوشی است که همراه با نوعی رنج و مشقت باشد. و چون احکامی که از ظاهر کتاب و سنت قطعی اخذ می‌گردد، مشقتی را به دنبال ندارد و کاوش کننده را به زحمت نمی‌اندازد، نباید نام آن کاوش را اجتهاد نامید.

نظریه برخی از اصولیین

در رابطه با نظریه یادشده، برخی از اصولیین و نیز نگارنده بر این عقیده‌اند: هر گاه در موردی دلیل شرعی حکمی به صراحت بیان شده باشد و هیچ‌گونه اجمال و ابهام و ابهامی در آن نباشد، آن دلیل، مجرای اجتهاد نیست و به دست آوردن حکم از آن، اجتهاد نامیده نمی‌شود.

ولی هر گاه چنین نباشد، یعنی دلیل، نص بر حکم و صراحت نداشته باشد و ما بخواهیم حکمی را از ظاهر آن استنباط کنیم و به ظهور آن تکیه نماییم، آن دلیل، مجرای اجتهاد است و تلاش در راه استنباط احکام از چنین ادله‌ای، اجتهاد نامیده می‌شود. زیرا - همانگونه که در شماره‌های پیشین گفته شد - استنباط احکام از ظاهر ادله، کار آسانی نیست، بلکه نیاز به کوشش و تلاش علمی فراوان دارد و کاوش کننده در این گونه ادله باید اصل ظهور و شناخت

حدود آن و اثبات حجیت ظاهر و نبودن دلیل برخلاف آن و تشخیص صدور اصل دلیل را بداند و مورد توجه قرار دهد. و بدون رعایت این جوانب، استنباط ممکن نیست. بدیهی است که شناخت و رعایت این مسایل، بدون تلاش و کوشش علمی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

در این بینش، اجتهاد معنایی مرادف با استنباط خواهد داشت. و از این گذرگاه است که معتقدان به این نظریه، برای حرکت در مسیر اجتهاد، آگاهی به علم اصول و قواعد اجتهادی را لازم و غیر قابل اجتناب می‌شمارند. زیرا علم اصول زمینه استنباط حکم از راه منابع و پایه‌های آن است. (چون علم اصول عبارت است از علم به قواعد و عناصر مشترک در کار استنباط و استخراج حکم شرعی).

نمونه‌هایی از موارد جریان اجتهاد و عدم آن

بجتهای اجتهادی از نظر دقت و ظرافتی که در آن لحاظ می‌شود، شایان توجه است و ما برای آگاهی پژوهشگران و خوانندگان به نمونه‌هایی از آن در اینجا اشاره می‌کنیم تا موضوع اجتهاد و کاربرد آن نیک روشن شود. البته اینگونه بجتهای اجتهادی در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اعمال و عبادت‌های فردی - بویژه مسائل مستحدثت و رویدادهای نوین زندگی - جریان می‌یابد، ولی نظر به اینکه برخی از ابواب، مانند عبادات مطمح نظر کل فرق و مذاهب بوده و تقریباً همه آنها بدان پرداخته‌اند و نیز دسترسی به نظرات آنان، در این باره از امکان بیشتری برخوردار بوده است، از این رو نمونه‌های زیر را بر گزیده‌ایم. و گر نه کاربرد اجتهاد هرگز منحصر در این امور نمی‌باشد.

۱- شستن صورت در وضو

گروهی از فقهای شیعه و جامعه اهل سنت معتقدند که وجوب شستن صورت در وضو از ظاهر آیه مبارکه «یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلاة فاعسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» استفاده می‌شود. و چون از ظاهر دلیل قطعی - قرآن - این حکم استفاده گردیده، آن را نمی‌توان اجتهاد نامید، زیرا دلیل آن از نظر سند و دلالت

پیشوای مذهب مالکی - نظریه‌ای همانند نظریه فقهای شیعه نقل کرده است.

فقهای حنفی و شافعی علاوه بر مقدار یادشده، معتقدند گوش نیز جزء صورت به حساب می‌آید و به هنگام شستن باید آن را هم شست.

علمای اهل سنت در شستن گوش با صورت سه نظر مختلف دارند:

الف: وجوب شستن ظاهر و باطن گوشها (که این قول

از زهری است)

ب: وجوب شستن جلو گوشها با صورت و مسح کردن پشت گوشها و سر (این قول از حسن بصری و شعبی است و این دو از پیشوایان مذاهبی هستند که از بین رفته است).

ج: عدم وجوب شستن گوشها، به این دلیل که از صورت به حساب نمی‌آیند (این قول از ابن مبارک و ثوری نقل شده است).

۲- کیفیت شستن صورت

بین فقهای مذاهب اسلامی در کیفیت شستن صورت، نظریات گوناگونی وجود دارد. علت آن نیز عدم صراحت آیه در بیان کیفیت شستن است.

امامیه گفته‌اند: باید صورت را از بالا به پائین شست و عکس آن باطل است. و برای نظریه خود ادله‌ای را اقامه کرده‌اند.

علمای حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی گفته‌اند: باید صورت شسته شود و فرقی نمی‌کند که این شستن از بالا به پائین باشد یا از پائین به بالا. و اینان نیز ادله‌ای را ذکر کرده‌اند.

۳- شستن دستها در وضوء

بعضی از فقهای شیعه و اهل سنت بر این عقیده‌اند که وجوب شستن دستها در وضوء از ظاهر آیه مبارکه «فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ...» استفاده می‌شود. و چون سند قطعی است و دلالت، ظهور است، پس موردی برای اجتهاد وجود ندارد. بدین جهت فقهای مذاهب اسلامی در

تمام است و حکمی که از آن استفاده شده قطعی است و فقهای مذاهب اسلامی - جعفری، حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی - در آن اتفاق نظر دارند. با این وصف بعضی از فقهای شیعه - براساس آنچه در اول همین نوشته یادآور شدیم - معتقدند که این حکم اگرچه از ظاهر نص قطعی استفاده شده، ولی چون ظهور آن دارای شرایط و ضوابطی است و بهره‌گیری از ظاهر نیاز به دقت نظر دارد استفاده آن از ظاهر قرآن اجتهاد نامیده می‌شود.

در هر حال، از اصل وجوب شستن صورت که بگذریم، نوبت می‌رسد به تعیین مقدار و محدوده آن. و این سؤال مطرح می‌شود که چه مقدار از صورت باید در وضو شسته شود.

بدیهی است که پاسخ این پرسش را از ظاهر آیه یادشده نمی‌توان استفاده کرد و دلالت آیه بر مقدار و محدوده این شست و شو قطعی نیست. و اگر دلالتی در کار باشد، ظنی است، بدین جهت استنباط این حکم، اجتهاد شمرده خواهد شد و موضع آن موضع اجتهاد خواهد بود. و همین است که فقهای مذاهب پسنجگانه اسلام در مقابل استنباط حکم آن دارای نظر واحدی نیستند.

فقهای جعفری معتقدند: در وضو، باید صورت را از بالای پیشانی یعنی از جایی که موی سر روییده تا پائین صورت - آخر چانه - شست.

فقهای حنفی، مالکی، حنبلی و شافعی معتقدند: از جایی که موی سر روییده تا زیر چانه باید شسته شود. عامل پیدایش این نظریه‌های گوناگون، صریح نبودن آیه در حکم یادشده و اعمال اجتهاد از سوی فقهای مذکور است. از سوی دیگر، تعیین محدوده «وجه» به لحاظ پهناست که آنهم مورد اختلاف است.

فقهای جعفری گفته‌اند: پهنای صورت که باید در وضو شسته شود عبارت است از مقداری که بین انگشت وسط و شست قرار می‌گیرد. و شستن زاید بر آن - یعنی سفیدی میان گوش و موی صورت - لازم نیست.

ابن رشد قرطبی در کتاب گرانسنگ خود بَدَايَةُ الْمُجْتَهِدِ (ج ۱، ص ۱۱) از مالک بن انس اصبحی

ممکن است قائلان به وجوب شستن مرفق از کلمه «ید» مرفق را و حتی بالاتر از مرفق را استفاده کرده باشند.

بعضی گفته‌اند از آیه «فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق» از قبیل این جمله است «حفظت القرآن من اوله الی آخره» و یا از قبیل آیه (۱/اسراء) «سبحان الذی اسرى بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی» است. یعنی ما بعد «الی» داخل در حکم ماقبل آن است.

گروهی گفته‌اند: اگر غایت از جنس مغیا باشد، داخل در حکم مغیا است، مانند: «قدم الحاج حتی المشاة» و نیز «مات الناس حتی الانبیاء» و در صورتی که از جنس مغیا نباشد غایت داخل در حکم مغیا نیست، مانند: آیه «اتموا الصیام الی اللیل» و دسته‌ای دیگر فرق گذاشته‌اند بین «حتی» و «الی».

۴- مسح سر در وضو

اصل وجوب مسح سر در وضو از ظاهر آیه «وامسحوا برؤسکم وارجلکم...» استفاده شده است. بدین جهت گفته‌اند استفاده این مطلب از ظاهر کتاب اجتهاد نامیده نمی‌شود، زیرا سند و دلالت هر دو تمام است. و به همین سبب فقهای مذاهب نسبت به آن رأی واحد دارند.

و اما در مورد مقداری که باید مسح شود میان علمای مذاهب اختلاف است، زیرا موضع، جای جریان اجتهاد است و حکم از کتاب به صراحت استفاده نمی‌شود. بنابراین دلالت آیه بر مقدار مسح یقینی نیست و ظنی است.

امامیه گفته‌اند: مسح واجب، مسح مقداری از جلوی سراسر به اندازه‌ای که عنوان مسح بر آن صدق کند و بیشتر لازم نیست.

حنفیان و بعضی از اصحاب مالک گفته‌اند: مسح مقداری از سر- هر جای سر باشد- کفایت می‌کند، و بنابراین نقل ابن‌رشد قرطبی در کتاب بدایة‌المجتهد (ج ۱، ص ۱۲) شافعیان نیز آن نظر را برگزیده‌اند، ولی میان آنها در وجوب مسح گوشها با آب جدید، اختلاف است. حنفیان به قولی آن را فریضه و شافعیان آن را سنت می‌دانند.

اصل وجوب شستن دستها باهم هیچ اختلاف نظری ندارند. اما در بقیة خصوصیات آن که بطور قطع قابل استفاده از ظاهرایه نیست و موضع، نیاز به اجتهاد دارد، نظر فقهای مذاهب باهم یکسان نیست. برخی شستن آرنج را واجب دانسته و برخی آن را واجب ندانسته‌اند.

علامه داود بن علی ظاهری اصفهانی (۲۰۲/۲۰۰-۲۷۰) معروف به ابوسلیمان پیشوای مذهب ظاهری و نیز ابوالهدیل قیس بن سلیم معروف به زفر (۱۱۰-۱۸۵) شستن آرنج را همراه دست لازم دانسته‌اند. منشأ پیدایش این دو نظریة ناموافق این است که گروهی کلمه «الی» را در آیه به معنای «مع» گرفته‌اند و گروهی آن را به معنای «غایت» دانسته‌اند. در فرض اول باید آرنج با دست شسته شود و در فرض دوم، شستن آرنج با دست لازم نیست (اگر براین عقیده باشیم که غایت داخل در مغیا نمی‌باشد).

ابن‌رشد قرطبی اندلسی در کتاب بدایة‌المجتهد (ج ۱، ص ۱۱) می‌گوید: «بعضی از اهل ظاهر و متأخرین از اصحاب مالک بن انس اصحی و علامه محمد بن جریر طبری، پیشوای مذهب جریری، شستن آرنج را لازم ندانسته‌اند... چون آنان از الی معنای غایت را استفاده کرده‌اند و از نظر حکم حد را داخل در محدود ندانسته‌اند. کما این که در آیه (۱۸۷/بقره) «...اتمواالصیام الی اللیل...» و نیز آیه (۲۸۰/بقره) «و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة» کلمه الی به معنای غایت آمده است. و یا اینکه بطور کلی اینان از کلمه ید در آیه وضو مادون مرفق و آرنج را فهمیده‌اند.»

مذاهب معروف، مانند: حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی- بنا به نقل ابن‌رشد- قائل به وجوب شستن آرنج شده‌اند. چون آنان از کلمه «الی» معنای «مع» را استفاده کرده‌اند. کما این که در آیه (۲/نساء) «ولاتاکلوا اموالکم الی اموالکم» و نیز آیه (۵۲/آل عمران) «قال من انصاری الی الله» و نیز آیه (۵۲/هود) «و یزدکم قوۃ الی قوتکم و لاتتولوا مجرمین» و نیز آیه (۱۴/بقره) «واذا خلوا الی شیاطینهم قالو انامعکم»، کلمه «الی» به معنای «مع» می‌باشد.

کلام احمد فیومی

در اینجا بجا است کلام علامه احمد فیومی (م ۷۷۰ هـ ق) را در مصباح المنیر (ج ۱، ص ۶۹) یادآور شویم. او درباره «بعض» می‌گوید: «... گفتند بآء برای تبعیض است، و معنای تبعیض آن است که اقتضای فراگیری ندارد. از این رو مسحی که بر بعض چیزی واقع می‌شود، چنانچه بر آن مسح، عنوان بعض صدق کند، کفایت می‌کند. و برای سخن خود به کلام خدا در آنجا که فرمود... «وامسحوا بروسکم» استدلال نموده‌اند و گفتند بآء در اینجا به نظر کوفیان برای تبعیض است.» ابن قتیبه در ادب الکاتب و ابوعلی فارسی و ابن جنی، (که از بزرگان علم ادب می‌باشند) بر آمدن کلمه «بآء» برای تبعیض تصریح نموده‌اند.

و نیز فارسی از اصمعی نقل نموده است: «ابن مالک در شرح التسهیل بآء را موافق با من تبعیضه می‌داند...» تا آنکه می‌گوید «شافعی که از پیشوایان ادب است بآء را به معنای تبعیض دانسته است. احمد بن حنبل شیبانی (پیشوای مذهب حنبلی) و ابوحنیفه (پیشوای مذهب حنفی) همین معنا را برای آن قایل می‌باشند و از این رو مسح تمام سر را لازم ندانسته‌اند - احمد بن حنبل مسح بیشتر سر و ابوحنیفه مسح یک چهارم آن را کافی می‌داند - و برای تبعیض معنایی جز این نمی‌باشد و می‌گوید: قرار دادن بآء برای تبعیض سزاوارتر از زاید قرار دادن آن است، و این با مقتضای اصل که عدم زاید است مطابقت دارد. و نیز زاید بودن بآء در جایی و به دلیلی، با آنکه در همه جا زاید باشد ملازم ندارد و نمی‌توان به چنین امری قایل شد مگر به دلیل. بعلاوه، اگر ادعا کنیم بآء در این مورد زاید نیست، پس باید در معنای حقیقی خود استعمال شده باشد و اگر آن را زاید فرض کنیم لازم‌الاستعمال در معنای مجازی آن است. و چنانچه لفظی قابلیت دو معنای مذکور را داشته باشد، معنای حقیقی از معنای مجازی سزاوارتر است.»

* بآء زاید در اینجا بیانگر تأکید است.

مالکیان، بنا به نقل ابن عربی، در کتاب احکام القرآن، مسح تمام سر را لازم دانسته‌اند، اگرچه برخی از اصحاب مالک در این فتوا او را تبعیت نکرده‌اند. و بنا به نقل ابن رشد قرطبی اندلسی، گفتند گوشها نیز باید با آب جدید مسح گردد. و حتی آنان این گفتار را به مالک نسبت داده و در این باره گفتند: مالک اگرچه بر این امر تصریح نکرده و تنها بر لزوم مسح تمام سر بسنده کرده است، ولی چون گوشها را جزء سر به حساب می‌آورد، پس فتوای او به وجوب مسح تمام سر شامل گوشها نیز می‌شود.

ابوالفرج، به نقل از ابن عربی در احکام القرآن، مسح یک سوم سر و اشهب، مسح جلو سر را کافی می‌داند. ابوحنیفه نیز که مسح بعضی از سر را کافی می‌داند، آن را محدود به یک چهارم سر می‌نماید. ابن عربی در احکام القرآن دو قول دیگر نیز از او نقل کرده است:

- ۱- کفایت مسح ناصیه (موی پیشانی)،
 - ۲- مسح ناصیه به سه انگشت و یا چهار انگشت.
- بعضی از اصحاب مالک که با او در واجب دانستن مسح تمام سر مخالفت کرده‌اند، بر کفایت مسح بعضی از آن فتوی داده‌اند. عدای از آنان بعضی از سر را محدود به یک سوم و عدای دیگر آن را محدود به دو سوم نموده‌اند، ولی شافعیان بنا بر آنچه از آنان معروف است، مقداری را لازم دانسته‌اند که مسح سر بر آن صدق نماید.
- ابن عربی در احکام القرآن از شافعی نقل کرده که در مسح سرحتی مسح یک مو کفایت می‌کند.

منشأ اختلاف در فتاوی فقهای مذاهب اسلامی حرف «بآء» در «بروسکم» می‌باشد، زیرا احتمال دارد «بآء» برای الصاق باشد مانند (مستحالتید بالمندیل) یا «بآء» زاید باشد، مانند آیه: «تنتب بالدهن* وصیغ لاکلین» البته بنا بر آنکه «تاء» در تنبب مضموم و «بآء» در آن مکسور باشد، از باب افعال. و نیز احتمال دارد «بآء» برای تبعیض باشد، مانند سخن کسی که می‌گوید: «أخذت بثوبه» او «أخذت بعضده» او «مسحت براسه». بنا بر این هر گاه احتمال اول و یا سوم صحیح باشد، مسح مقداری از سر کفایت می‌کند. و اما چنانچه احتمال دوم صحیح باشد، باید تمام سر مسح گردد، لیکن ارباب ادب احتمال سوم را برگزیده‌اند.

باره وارد شده است. اما منشأ اختلاف آنان در تجدید آب برای مسح گوشها این است که آیا گوشها عضو مستقلی از اعضای وضو بشمار می آیند یا آنکه جزء سر هستند. از این رو آنان که گوشها را عضو مستقل می دانند، مسح آنها را با آب جدید لازم دانستند، اما آنان که گوشها را جزء سر شمرده اند حکم به این جهت نکرده اند.

ابن رشد قرطبی در بیدایةالمجتهد از برخی از فقیهان نقل کرده که، گوشها از صورت شمرده می شود و باید با آن شسته شود. و از برخی دیگر نقل کرده که باید باطن آنها با سر مسح گردد و ظاهر آنها با صورت شسته شود، زیرا در مورد گوشها تردید است که جزئی از صورت باشد یا جزئی از سر؟ به هر حال این مسأله موضعی برای اجتهاد است و حکم در آن ظنی است.

۶- نوع طهارت پاها

اصل اینکه «ارجل» از اعضاء وضو است جائی برای اجتهاد نیست. زیرا دلیل آن، آیه مبارکه «وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین» می باشد که قطعی است. از این رو فقهای مذاهب اسلامی در آن اختلاف نکرده اند ولی در نوع طهارت آن که مسح است یا غسل اختلاف نموده اند و منشأ آن قطعی نبودن دلیل است. از این رو تعیین نوع طهارت نیاز به اجتهاد از راه دلیل دارد. و این منشأ اختلاف فتاوی فقهای مذاهب اسلامی شده است.

فقهای جعفری گفته اند: شستن «ارجل» در وضو کفایت نمی کند، بلکه باید آنها را مسح نمود، زیرا عنوان مأمور به در آیه شریفه مسح است نه غسل. گروهی از صحابه و تابعین مانند ابن عباس و عکرمه و انس و شعبی و ابی العالیه، این نظر را برگزیده اند.

حنفیان، مالکیان، شافعیان و حنبلیان فتوا بر وجوب شستن پاها داده اند، ولی گروهی از فقهای بزرگ دیگر جامعه اهل سنت، مانند: داود بن علی اصفهانی، علامه محمد بن جریر طبری، جبائی و... گفته اند: «مسکف مخیر است مسح یا شستن پاها را برگزیند.» و بعضی از آنان مانند حسن بصری می گوید: «اگر آب برای او ضرر دارد مخیر است بین مسح و شستن پا و گرنه باید آن را بشوید.»

ابن عباس می گوید: «باء» در کلام خدا (۳۱/لقمان) «الم تر ان الفلک تجری فی البحر بنعمت اللہ» به معنای من می باشد، همانند باء در آیه (۴۱/هود) «فاعلموا انما انزل بعلم اللہ» ای من علم الله... و نیز فرمود: «نحویان گفتند: باء در اصل اقتضا دارد که برای الصاق باشد و برای آن مثال زده اند، به اینکه اگر بگوئی «مسحت یدی بالمندیل» یعنی الصقتها به- دستم را به دستمال چسباندم- معنای ظاهر این مثال آن است که چسبانیدن دست به دستمال همه دستمال را فرا نمی گیرد، بلکه بعضی از آن به دست مالیده می شود و در عرف نیز اینگونه استعمال می کنند، پس این اجماع ملازم دارد بر اینکه باء برای تبعیض باشد.»

کلام علامه طریحی

علامه طریحی در مجمع البحرین (ج ۴، ص ۱۹۵) بعد از نقل کلام علامه فیومی می گوید: «این تحقیق (بودن باء برای تبعیض) خوب و پسندیده است و بامذهب مطابقت دارد. و حدیث مشهوری که زاره از امام باقر (ع) روایت نموده است، بر این مطلب گواهی می دهد. زاره می گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: از کجا دانستی و گفתי مسح به بعض سر و پاها است؟ حضرت خندید و در پاسخ فرمود: زاره، این فرموده رسول خدا است و در کتاب خدا فرود آمده است. در آنجا که می فرماید: فاغسلوا وجوهکم... دانستم که باید تمام صورت در وضو شسته شود. سپس فرمود: وایسیدکم الی المرافق، از اتصال دستها به صورت دانستم باید دو دست هم تا آنجا شسته شود. سپس فرمود: وامسحوا برؤسکم، از این کلام شناختم که مسح مقداری از سر کفایت می کند. بعد گفت: وارجلکم، از اتصال ارجل به رؤس شناختم که مسح بعض آنها کفایت می کند. پیامبر این مطلب را برای مردم مشروحاً بیان کرد، و لسی آنان آن را ضایع نموده اند.

۵- مسح گوشها در وضوء

منشأ اختلاف فقهای جامعه اهل سنت در اینکه مسح گوشها فرض است یا سنت، احادیثی است که از طریق آنها در این

که در این شعر سقیته‌ها در تقدیر است، زیرا واضح است
ماء علوفه قرار نمی‌گیرد و باید نصب آن به فعل محذوف باشد
که در اینجا سقیته‌ها است و نیز مثل گفتار آنان:

بالبیت زوجک قدغدا
متقلدا سیفا و رمحا

که در آن معتقلاً محذوف است و شعر معتقلاً محامی باشد.
و اما بنا بر قرائت جر گفته‌اند: این جر به خاطر
مجاورت «ارجلکم» با «رؤسکم» می‌باشد که مجرور به «باء»
است.

مواردی از این قبیل در کلام عرب دیده می‌شود، به
مناسبت بعضی از آنها را در اینجا یادآور می‌شویم:

۱- در آنجا که می‌گویند: جحر ضبّ خرب (سوراخ
سوسمار خراب است) کلمه «خرب» باید رفع داده شود زیرا
صفت برای جحر است نه ضب، لیکن بخاطر مجاورت با ضبّ
جر داده شده است.

۲- ماء شنّ بارد، در این کلام، «بارد» به این علت که
صفت ماء است باید رفع داده شود ولی بخاطر مجاورت
با «شنّ» جر داده شده است.

اشکال متابعت به مجاورت

بعضی می‌گویند اتباع به مجاورت در آنجا جایز است که
تابع با حرف عطف به کلام ماقبل خود عطف نشده باشد، در
غیر این صورت اتباع جایز نیست.

گفته شد: عرب اتباع به مجاورت را با حرف عطف نیز
جایز می‌داند، مانند قول شاعر (جریر) که گوید:

فهل انت ان ماتت اتانک راحل
الی آل بسطام بن قیس فخطب

در اینجا با وجود حرف عطف «فاء» کلمه مخاطب از
کلمه راحل متابعت نموده و رفع گرفته است. ولی ابن رشد
قرطبی در کتاب بدایة‌المجتهد (ج ۱، ص ۱۵) می‌گوید:
«برای جمهور جامعه اهل سنت در قرائت جر «ارجلکم»
تأویلاتی است که بهترین آنها این است که معطوف بر لفظ
«برؤسکم» باشد نه بر معنای آن، زیرا چنین چیز در کلام
عرب وجود دارد، مانند قول شاعر در آنجا که می‌گوید:

در این مسأله می‌گویند اختلاف در کلمه «ارجلکم»
می‌باشد که به دو گونه قرائت شده است، یکی نصب-
همانگونه که از نافع، ابن‌عمر، کسائی و عاصم در روایت
حفص نقل شده است. و دیگری جر- همانگونه که از
ابن‌کثیر، ابی‌عمرو و حمزه در روایت ابوبکر بیان شده است.
بنا بر فرض اول چنانچه «ارجلکم» بر «وجوهکم» عطف شود
کلام ظهور در غسل دارد، همچنین است اگر بر محل
جارو مجرور «برؤسکم» که محلاً منصوب است عطف گردد،
در این صورت بعنوان مفعول به «امسحوا...» از قبیل
«مررت بزید و عمرا» هست که در آن «عمرا» به جهت عطف
بر محل «بزید» منصوب می‌باشد. و نیز از قبیل «تنبت
بالدهن و صبغاً للاکلین» (۲۰/ مؤمنون) که در آن «صبغاً»
بنا بر این قرائت به جهت عطف بر محل جبار
و مجرور «بالدهن» منصوب است و نیز مانند قول شاعر
در آنجا که می‌گوید:

معاوی اننا بشر فأسجح
فلسنا بالجبال ولا الحدیداً

چنانچه در آن بگوئیم حدیداً به علت عطف بر محل جار و
مجرور منصوب شده است. اما اگر گفته شود که جر آن
برای مراعات قافیه شعری است نمی‌توان آن را بعنوان
شاهد ذکر کرد.

در نتیجه بنا بر فرض اول (نصب)، کلام دلالت بر غسل
و بنا بر فرض دوم (جر)، دلالت بر مسح دارد. از این رو، فقیهی
که قرائت نصب را برگزیده فتوا بر وجوب غسل ارجل داده
است و فقیهی که قرائت جر را ترجیح داده، فتوا بر وجوب
مسح آنها را داده است. و اما فقیهی که رجحان یکی از
دو قرائت مذکور برایش ثابت نشده، فتوا به تخییر داده و
گفته: مکلف مخیر است پاهای او را بشوید یا مسح نماید.

حنفیان، مالکیان، شافعیان و حنبلیان، فتوا بر وجوب
غسل پاهای دادماند زیرا آنان ارجل را بنا بر هر دو قرائت (نصب
و جر) عطف و بر وجوهکم دانسته‌اند بنا بر قرائت نصب واضح
است، زیرا ارجلکم یا عطف به وجوهکم می‌باشد یا منصوب
به فعل مقدراست ای فاعسلوا ارجلکم مثل گفتار آنان:

علفتها تنباً و ماء باردا
حتى شئت همالة عینها

لعب الزمان به او غیرها

بعدي سوافى المحور والقطر

که در اینجا «والقطر» به جر خوانده شده، به جهت عطف آن بر کلمه «المحور» و اگر عطف بر معنای آن می‌شد لازم بود به رفع قرائت گردد.

بعلاوه اینکه آنان فتوا بر غسل ارجل را بخاطر روایتی که از رسول خدا (ص) نقل شده است ترجیح داده‌اند و آن عبارت است از:

۱- در صحیح مسلم (ج ۱، باب وجوب غسل رجلین) از ابوهریره روایت شد که گفت: «ان النبی رأی رجلاً لم یغسل عقبیه فقال ویل للاعقاب من النار» پیامبر (ص) مردی را دید که آخر قدمهای خود را نشسته است، درباره او فرمود: وای از برای آخر قدمها از آتش که شسته نشده است.

۲- در همان کتاب عبدالله بن عمر می‌گوید: «تخلف عنا النبی (ص) فی سفر سافرنه فادرکنا و قد حضرت صلوٰة العصر فجعلنا نمسح علی ارجلنا فنادی ویل للاعقاب من النار».

فقهای اهل سنت با استناد به این حدیث بر وجوب غسل ارجل در وضو فتوا داده‌اند. ولی صحیح آن است که ارجل مانند رؤس باید مسح شود، چه بخاطر عطف به «رؤسکم»- به لحاظ لفظ آن- مجرور باشد و چه- به لحاظ محل آن- منصوب.

اما این احتمال که «ارجلکم» بر «وجوهکم» عطف گردد مورد پذیرش نیست، زیرا:

اولاً- این کار خلاف مقتضای بلاغت است، به این علت که بین دو کلمه «وجوهکم» و «ارجلکم» جمله «وامسحوا برؤسکم» فاصله شده است، همچنانکه در مثال «ضربت زیداً و عمراً و اکرمت خالداً و بکراً» گفته نمی‌شود نصب بکر به جهت عطف آن به زید یا عمر است.

به هر حال چنانچه «ارجلکم» عطف به «وجوهکم» می‌بود باید گفته می‌شد... وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و ارجلکم الی الکعبین، و با کلام مسح فاصله نمی‌شد.

ثانیاً- در جای خود ثابت شد، چنانچه کلامی دارای دو عامل باشد، به عامل نزدیکتر عطف می‌شود- همانگونه که

بصریان قائل هستند- پس در اینجا کلمه ارجل که دارای دو عامل فاغسلوا، و امسحوا می‌باشد، باید به عامل دوم (وامسحوا) بعطف نزدیکی به آن عطف شود. (در این زمینه شواهد زیادی در علم نحو وجود دارد که ذکر آنها باعث تطویل می‌گردد.) بخصوص آنجا که مانعی برای این جهت در بین نباشد و در این آیه عطف ارجل به رؤس از نظر نفوی و شرعی مانعی ندارد.

ثالثاً- عطف «ارجلکم» بر «وجوهکم» ملازم است با اینکه هر یک از دو قرائت معنایی مغایر با دیگری داشته باشد. زیرا معنای آن بنا بر قرائت نصب بعنوان عطف به وجوهکم، غسل است و اما بنا بر قرائت جر مسح و لسی چنانچه به «رؤسکم»- چه بر لفظ و چه بر محل آن- عطف گردد، معنای آن بنا بر هر دو قرائت یکسان می‌شود.

اما اگر گفته شود: ارجل منصوب است، لیکن جر آن به سبب مجاورت با «رؤسکم» می‌باشد، در پاسخ می‌گوئیم: این سخن قابل پذیرش نیست، به دلایلی که سید مرتضی در کتاب ارزشمندش انتصار گفته است و عبارتند از:

الف- متابعت اعراب به سبب مجاورت بسیار کم است و محققان از علمای نحو، آن را به گونه مطلق انکار کرده‌اند از این جهت سزاوار نیست کلام خدا را بر چیزی که معهود و مألوف نیست حمل نمود. و اما مواردی را که این توهم بوجود آمده در جای خود پاسخ داده‌اند.

بد اعراب به سبب مجاورت در جایی استعمال می‌شود که باعث اشتباه و شبهه‌ای نشود، مانند جمله «جرضب خرب» در اینجا جر «خرب» که به سبب مجاورت آن با «ضب» است باعث اشتباه نمی‌شود، زیرا در اینکه «خرب» صفت برای «جر» است شبهه‌ای نیست. لیکن مورد بحث اینگونه نیست، چون حکم ارجل ممکن است مسح باشد یا غسل. اما اگر گفته شود اشتباه در مورد بحث با تحدید به غایت زایل می‌شود و تحدید در آیه «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» برای عضو مفسول است، می‌گوئیم این سخن را نمی‌توان پذیرفت، زیرا در شرع اسلام ممکن است چیزهایی که باهم متفاوت هستند در حکم متفق باشند و به عکس چیزهایی که باهم اتفاق

در حال، آیه ظهور در وجوب مسح ارجل دارد چه معطوف بر لفظ «روسکم» باشد که مجرور است و چه معطوف بر محل آن که منصوب و مفعول به «وامسحوا» است. و اضافه باین «برؤسکم» برای تبعیض است و گر نه ماده مسح بخودی خود متعدی است و نیاز به آن ندارد.

در نتیجه، به مقتضای عطف: ارجل و رؤس دارای حکم واحد هستند و آن مسح می باشد. بلاغت نیز اینگونه اقتضا دارد، زیرا بامتنقضی شدن جمله اول از آیه «فاغسلوا...» که دلالت بر وجوب شستن صورت و دستها دارد، جمله دوم آیه «وامسحوا...» شروع شد که دلالت بر وجوب مسح سرو پاها دارد. از این رو می توان ادعا کرد، «ارجلکم» عطف به «برؤسکم» که مسح آن واجب است شده، نه عطف به «وجوهکم» که شستن آن واجب است.

به همین مطلب دروسایل الشیعه (ج ۱، ص ۲۹۵) در خبر غالب بن هذیل اشاره شده است. او می گوید: به ابوجعفر عرض کردم آیه «وامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین» مجرور است یا منصوب؟ حضرت فرمود: مجرور. اما ادعای اینکه مؤخر داشتن ارجل از رؤس در کلام، بخاطر ترتیبی است که در وضو باید مراعات شود نه برای آنکه تابع آن از نظر حکم باشد، پس این با وجوب شستن ارجل منافات ندارد، قابل پذیرش نیست. زیرا، از آیه استفاده ترتیب نمی شود. چرا که عطف در آن به وسیله «واو» است و در جای خود ثابت شده است که آن دلالت بر ترتیب ندارد.

در حال چنانچه به برداشت امامیه از آیه اشکال شود، لا اقل اینکه دو احتمال عطف «ارجل» به «وجوهکم» و عطف به «روسکم» متساوی هستند و هیچ یک بردیگری ترجیح ندارد. در این هنگام آیه از نظر دلالت بر مراد، یعنی لزوم شستن ارجل در وضو مانند «وجوه» و یا مسح آنها مانند «روس» مجمل می شود، که در آن صورت باید به مرجع خارجی رجوع گردد و آنچه فقهای جامعه اهل سنت بر آن اعتماد نمودند صلاحیت برای ترجیح ندارد.

ولی انصاف این است که آیه مبارکه، بخصوص باین نظر گرفتن اخباری که در این زمینه وارد شده است نظریه امامیه را تأیید می کند.

دارند در حکم مختلف. پس اشتباه و شبهه با تحدید عضو مغسول در آیه از بین نمی رود.

در این زمینه علامه و مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می گوید: آیه مبارکه «فاغسلوا...»، در بردارنده عضو مغسول غیر محدود. وجه و عضو مغسول محدود. ایدی. و عطف آن دو بر یکدیگر است، پس به مناسبت تقابل بین جمله «فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق» و جمله «وامسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین» باید گفت ارجل ممسوح معلوم محدود به رؤس ممسوح غیر محدود عطف می شود.

ج- اعراب به سبب مجاورت نزد بیشتر کسانی که آن را جایز دانسته اند در جایی است که حرف عطف نباشد، مانند «مادش یارد» و «جحر ضب خرب»، ولی در اینجا کلمه «ارجلکم» مقرون به حرف عطف می باشد و با وجود حایل. اگر چه حرف عطف باشد. نمی توان قائل به مجاورت شد. چنانچه گفته شود: اعراب به سبب مجاورت با حرف عطف نیز آمده است، مانند قول شاعر:

فهل انت ان ماتت اتانک راحل

الی آل بسطام بن قیس فخطب

که در آن مخاطب با حرف عطف «فاء» به جهت متابعت از ماقبلش مجرور آمده است. در پاسخ می گوئیم مخاطب مرفوع می باشد، زیرا آن معطوف به راحل است. و اما جر آن یا از باب و هم است و یا بخاطر قافیه شعری. و یا آنکه می گوئیم مقصود از «فخطب» فعل امر است، نه اسم فاعل. و جر آن بخاطر قافیه شعری است.

*

و اما نصب ارجل به فعل مقدر «اغسلوا» نیز اشکال پذیر است، زیرا اولاً تقدیر خلاف اصل است و ثانیاً، در صورتی صحیح است که حملش بر لفظ مذکور در کلام ممکن نباشد. مانند مثال گذشته: «علفتها تبناً و ماء بارداً» زیرا، «ماء» علوفه قرار نمی گیرد، از این رو می گوئیم «ماء» منصوب به فعل مقدر «سقیتها» است. ولی مورد بحث اینگونه نیست، به این علت که در آن عطف «ارجلکم» بر محل «برؤسکم» که منصوب است ممکن می باشد.

۶- در همان کتاب (حدیث ۹) و در تفسیر طبری (ج ۶، ص ۱۲۸) ابن عباس می‌گوید: «وقد سئل عن الوضوء، انه غسلتان و مسحتان» یعنی وضو دارای دو شستن و دو مسح کردن است.

و جز اینها از روایاتی که در این زمینه نقل شده بسیار است.

۷- مسح صورت در تیمم

بعضی از فقهای شیعه و جامعه اهل سنت بر این عقیده‌اند که اصل وجوب مسح صورت در تیمم از ظاهر آیه مبارکه «وامسحوا بوجوهکم» استفاده می‌شود و لذا این مورد در موضع اجتهاد نیست، زیرا، دلیل آن از نظر سند و دلالت تمام و حکم مستفاد از آن مسلم و قطعی است و از این رو فقهای اسلامی در وجوب مسح آن اختلاف نکرده‌اند، اما در دلالت آن بر مقداری از صورت که باید مسح گردد، به علت قطعی نبودن، بین آنان اختلاف شده است.

حنفیان، مالکیان، شافعیان و حنبلیان در تیمم می‌گویند: باید تمام صورت مسح شود چون مراد از صورت تمام آن می‌باشد.

امامیه گفته‌اند: مسح مقداری از صورت کفایت می‌کند، به دلیل حرف «باء» که در کلمه «بوجوهکم» آمده و برای تبعیض است، زیرا، در جای خود ثابت شد هرگاه «باء» در کلامی که مفید است و استقلال دارد داخل شود، باید به لحاظ فایده‌های باشد و آن فایده در اینجا همان تبعیض است. از این رو امامیه گفته‌اند: مسح مقداری از صورت کفایت می‌کند.

در اینجا به مناسبت، روایتی از وسایل الشیعه (ج ۱، ص ۲۹۰، باب ۲۳ از ابواب وضو، حدیث ۱) نقل می‌کنیم که در آن زراره بن اعین- برای اینکه به گونه استدلالی به مسئله آگاهی پیدا کند- می‌گوید:

به ابوجعفر عرض کردم «من این عملت و قلت ان المسح ببعض الرأس وبعض الرجلین» از کجا دانستید و فرمودید که: مسح مقداری از سر و پاها کفایت می‌کند؟ حضرت خندید و در پاسخ فرمود: ای زراره این گفتار رسول خدا است که در کتاب خدا آمده، تا آنکه فرمود: کفایت

در اینجا مناسب است به روایاتی چند که دلالت بر وجوب مسح ارجل دارد اشاره کنیم از آن جمله:

۱- «ماروی عن النبی (ص) انه توضأ و مسح قدمیه و نعلیه». این روایت در سنن ابی داود (ج ۱، ص ۲۶) نقل شده است. همچنین در نیل الاوطار (ج ۱، ص ۱۸۶) آمده است: «انه خرج الدار قطنی عن رفاعة بن رافع بلفظ لاتتم صلوٰة احدکم و فیه یمسح برأسه و رجليه.»

ابن قدامه در مغنی (ص ۱۳۲) می‌گوید: از ابن عباس نقل شد، که گفت: «ماجد فی کتاب السله الاغسلتین و مستحیتین» نیافتم در کتاب خدا مگر دو غسل (شستن صورت و دستها) و دو مسح (مسح سرو پاها) و نیز همو از انس بن مالک روایت کرد: «انه ذکر له قول الحجاج اغسلوا القدمین... و گفت: صدق الله و کذب الحجاج و آنگاه آیه وامسحوا برؤسکم و ارجلکم را قرائت نمود.» همچنین از شعبی نقل شده است که گفت: «وضو دارای دو شستن و دو مسح است.»

۲- در وسایل الشیعه (ج ۱، باب ۲۵ از ابواب وضو، حدیث ۱) و در مجمع البیان در تفسیر آیه ۶ از سوره مائده نقل شده است که ابن عباس در مقام توصیف وضوی رسول خدا (ص) گفت: «فمسح رجليه» دوی پای خود را مسح نمود.

۳- در همان کتاب (حدیث ۷) نقل شده است: «روى عنه انه قال ان فی کتاب الله المسح و یأبی الناس الا الغسل» ابن عباس می‌گوید: پیامبر در کتاب خدا به مسح پا دستور داده است ولی مردم از آن امتناع ورزیده و شستن پا را لازم دانستند.

۴- نیز در همان کتاب (حدیث ۸) نقل شده: «ماروی عنه انه قال ما نزل القرآن الا بالمسح» قرآن فرود نیامد مگر به مسح (مسح پا در وضو).

۵- باز در همان کتاب (حدیث ۱) امام صادق (ع) فرمود: «انه یأتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوٰة، قلت و کیف ذاک؟ قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه» همانا از عمر انسانی شصت یا هفتاد سال می‌گذرد و خدا از او نمازی را نمی‌پذیرد. عرض کردم چگونه است این؟ در پاسخ فرمود: برای اینکه چیزی را که خدا امر به مسح آن نمود، او می‌شوید.

سبب اختلاف فتاوی فقهای مذاهب اسلامی در این مسأله دو چیز است:

- اول- اشتراک معنا در ید (دست) زیرا ید در کلام عرب بر معانی زیر اطلاق شده است:
 - الف- کف دست تنها.
 - ب- کف دست و برآمدگی آن.
 - ج- کف دست و ذراع.
 - د- کف دست و ذراع و بازو.

امامیه و ظاهریان از اهل سنت معنای اول را برگزیده‌اند، از این رو فتوا داده‌اند بر کفایت مسح پشت دستها.

مالکیان و حنابله بنا بر قولی معنای دوم را برگزیده‌اند و از این رو فتوی داده‌اند بر وجوب مسح پشت دستها تا برآمدگی آن.

حنفیان و شافعیان معنای سوم را برگزیده‌اند و لذا بر وجوب مسح از سرانگشتان تا آرنج فتوا داده‌اند.

زهری و محمد بن سلمه معنای چهارم را برگزیده‌اند و بر وجوب مسح از سرانگشتان تا منکب فتوا داده‌اند.

ولی صحیح‌ترین معنا برای ید همان معنای اول است، زیرا از نظر استعمال از دیگر معانی ظاهرتر است. همانگونه که علامه بزرگ ابن رشد اندلسی در اثر ارزشمندش البدایة والنهایة (ج ۱، ص ۶۶) گفته است و می‌توان سخن او را بعنوان تأیید ذکر نمود، او در کتاب مذکور می‌گوید: «زمانی که می‌گوئی این دست من است و یا این چیز را بادست خود بر میدارم و یا این کار را با دست خود انجام می‌دهم از آن فهمیده نمی‌شود مگر کف. و نیز خداوند در آیه تیمم در قرآن کریم حد دستها را برای مسح نمودن معین و مقید به مرفقین و آرنجها نکرده است، زیرا در این باره فرمود: «فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيداً طيباً فامسحوا بوجوهكم وايديكم» (نساء/۴۳) ولی در آیه وضوء حد دستها را برای شستن معین و مقید به مرفقین نمود و گفت: «إذا قمتم إلى الصلاة فامسحوا بوجوهكم وايديكم إلى المرافق.» دوم- اختلاف اخبار، زیرا از برخی احادیث که از طرق جامعه اهل سنت و شیعه نقل شده چنین استفاده می‌شود که در تیمم، مسح پشت دو دست کفایت می‌کند،

مسح مقداری از سر، از حرف «باء» در آیه شریفه و امسحوا برؤسکم معلوم می‌شود.»

در اینجا بیان حضرت حاکی از آن است که خدا نفرموده سرتان را مسح کنید، بلکه گفته است به سرتان مسح کنید. و واضح است وقتی گفته می‌شود دستت را به ضریح بکش و یا دست به سر یتیم بکش به این معنا نیست که تمام آن را لمس کن بلکه منظور جزئی از آن است.

۸- مسح دستها در تیمم

اصل وجوب مسح دستها در تیمم نیز از آیه «فامسحوا بوجوهكم وايديكم» استفاده می‌شود و به علت تمام بودن دلیل از نظر سند و دلالت، در موضع اجتهاد نیست. از این رو بین فقیهان در مقام فتوی اختلافی رخ نداده است. ولی مقدار مسح که دلالت دلیل بر آن قطعی نمی‌باشد در موضع اجتهاد است، از این رو بین فقیهان در این مسأله اختلاف شده است.

امامیه گفته‌اند: تنها مسح بر پشت دستان کفایت می‌کند.

ظاهریان (اتباع داود بن علی ظاهری اصفهانی معروف به ابوسلیمان، پیشوای مذهب ظاهریان) و اهل حدیث از جامعه اهل سنت نیز این فتوی را (بنا به نقل ابن رشد در بدایة المجتهد، ج ۱، ص ۶۹) برگزیده‌اند.

مالکیان گفته‌اند (بنا به نقل ابن رشد) تنها مسح بر پشت دستان کفایت می‌کند، ولی تا آرنجها مستحب است. در قول دیگر مالکیان مسح را تا برآمدگی پشت دودست لازم دانسته‌اند. حنبلیان نیز بنا به قولی از آنان در این مسأله پیروی نمودند.

حنفیان گفته‌اند مسح بر پشت دستان تا آرنج کفایت می‌کند. شافعیان نیز از آن پیروی نمودند و نیز ابن بابویه که از بزرگان شیعه است این قول را برگزیده است.

زهری و محمد بن سلمه که از بزرگان فقه‌های اهل سنت می‌باشند گفته‌اند مسح بر پشت دستان است تا منکبها. این قول را نیز ابن رشد در بدایة المجتهد (ج ۱، ص ۶۸ و ۶۹) نقل کرده است.

گروه کثیری از فقهای بزرگ امامیه گفته‌اند که مراد از آن مطلق روی زمین است. از این رو تیمم بر خاک، ریگ، کلوخ، سنگ گچ، سنگ آهک، سنگ مرمر، سنگ سیاه و سایر اقسام سنگها و نیز تیمم بر آنچه اسم زمین بر آن صادق باشد جایز دانستند. ولی تیمم بر چیزهایی را که اسم زمین بر آنها صدق نمی‌کند جایز ندانستند، اگر چه منشأ آنها زمین باشد، مانند نوره، خاکستر، نمک، زرنیخ، سرمه و همچنین چیزهایی که از زمین می‌روید و نیز معادن مانند طلا و نقره.

بنابه نقل ابن رشد قرطبی در *بداية المجتهد* (ج ۱، ص ۷۱) حنفیان نیز همین قول را برگزیده‌اند. حناپله گفته‌اند که مراد از صعيد تنها خاک خالص است، نه مطلق روی زمین، از این رو جائز ندانستند تیمم بر ریگ و سنگ و... را. بعضی از فقیهان امامیه، مانند شیخ طوسی همین قول را برگزیده است، ولی به هنگام ضرورت تیمم بر سنگ و ریگ را جایز دانستند.

شافعیان گفته‌اند مراد از صعيد فقط خاک است و باید بر آن تیمم نمود از این رو تیمم را بر سنگ جائز ندانستند، این گفته در *بداية المجتهد* (ج ۱، ص ۷۱) نقل شده است.

مالکیان از صعيد معنای عام فهمیده‌اند، از این رو تیمم بر هر چیزی را که در روی زمین باشد جائز دانستند، حتی در قولی تیمم بر یخ و هر چیز معدنی را، البته در صورتی که از مقرشان نقل نشده باشند، چون از جهت صعود بر زمین به آن در مقام تسمیه صعيد می‌گویند (*بداية المجتهد*، ج ۱ ص ۷۱) و تنها چیزی که تیمم بر آن را جایز ندانستند طلا و نقره و جواهرات است.

سبب اختلاف ما بین فتاوی فقهای مذاهب اسلامی در این مورد دو چیز است:

۱- اشتراک معنای صعيد در زبان عرب، زیرا هم اطلاق بر خاک خالص شده و هم بر همه چیزهایی که بر روی زمین است.

۲- وجود اخبار متفاوت، زیرا در برخی از آنها زمین به عنوان طهور ذکر شده و در بعضی خاک خالص. از جمله اخبار گروه اول، خبری است در وسائل الشیعه (ج ۲، باب ۷

مانند: روایتی که از پیامبر در *بداية المجتهد* (ج ۱ ص ۶۹) نقل شده که فرمود: «انما یکفیک ان تضع بیدیک ثم تنفخ فیهما ثم تمسح بها وجهک و کفیک» و از برخی روایات استفاده می‌شود که در تیمم مسح پشت دو دست کفایت نمی‌کند، بلکه باید تا آرنجها مورد مسح قرار گیرد، مانند: روایتی که از پیامبر در همان کتاب نقل شده است که فرمود: «وان تمسح بیدیک الی المرفقین» باید دو دست خود را تا آرنجها مسح کند. و از برخی دیگر استفاده می‌شود که در تیمم مسح از سرانگشتان تا آرنجها کفایت نمی‌کند، بلکه باید تا منکبها مسح شود، مانند: حدیث عمار که در همان کتاب صفحه ۷ نقل شده است و می‌گوید: «تیممنا مع رسول الله فمسحنا بوجوهنا و ایدینا الی المناکب» روزی با رسول خدا (ص) تیمم نمودیم بدین گونه که صورتها و دستهایمان را تا منکبها مسح کردیم.

۹- تیمم بر صعيد

اصل وجوب تیمم بر صعيد (خاک و یا مطلق روی زمین) از ظاهر آیه مبارکه (۴۳/نساء) «... فلم تجدوا ماء فتیمموا صعيدا طيبا» و نیز از روایات بسیاری استفاده می‌شود که از آن جمله‌اند: روایتی که از پیامبر خدا (ص) در کتاب وسائل الشیعه (ج ۲، باب ۲۰ از ابواب تیمم) روایت شد: «یا ایذاز یکفیک الصعيد عشر سنین» و در باب ۲۳ حدیث ۱: «علیک بالصعيد فهو یکفیک» و نیز روایتی که از امام صادق در باب ۲۳، حدیث ۱۵ روایت شده: «ان رب الماء رب الصعيد فقد فعل احد الطهورین» و نیز از روایت دیگر در باب ۲۵، حدیث ۳: «یتیمم بالصعيد ویستقی الماء فان الله عزوجل جعلها طهورا» و ... و بدین جهت گفته شده است در اصل تیمم بر صعيد جای اجتهاد نیست، زیرا دلیل آن از نظر سند و دلالت تمام است و بهمین سبب فقیهان مذاهب اسلامی در این مسأله اختلافی ندارند و همه آنان نسبت به اصل وجوب تیمم بر صعيد یک رأیند.

ولی چون دلالت آنها بر معنا و مصداق صعيد مسلم نشده، از این رو در موضع اجتهاد است که آیا مراد از صعيد خاک خالص است؟ و یا مطلق روی زمین؟ و یا...؟ و لذا فتاوی فقها در این باره مختلف است:

حنفیان، شافعیان و مالکیان گفته‌اند که باید دستان را دو مرتبه به زمین زد: یک مرتبه به عنوان مسح صورت و یک مرتبه به عنوان مسح دو دست. بعضی از فقهای شیعه نیز این قول را برگزیده‌اند و نیز حسن بصری و شعبی و لیث بن سعد و سفیان ثوری (که از پیشوایان مذاهب مستروه می‌باشند)، بعضی از فقهای جامعه اهل سنت گفته‌اند باید دستها را سه مرتبه بر روی خاک زد: یک مرتبه برای مسح صورت و یک مرتبه برای مسح دست راست و یک مرتبه برای مسح دست چپ.

و از بعضی دیگر نقل شده که گفته‌اند دو مرتبه برای مسح صورت و دو مرتبه برای مسح دست. این اقوال را ابن رشد قرطبی در *بداية المجتهد* (ج ۱) نقل نموده است. سبب اختلاف فقهای مذاهب اسلامی در این مسأله را دو چیز یاد آور شده‌اند.

- ۱- مجمل بودن آیه «فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيداً طيباً و امسحوا بوجوهكم و ايديكم».
 - ۲- اختلاف احادیثی که در این زمینه نقل شده است.
- در شماره آینده (قیام اخباری‌ها علیه اجتهاد) خواهد آمد.

از ابواب تیمم، حدیث (۳) و نیز در *بداية المجتهد* (ج ۱)، ص ۷۱) از پیامبر (ص) که فرمود: «... جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً...». و از جمله اخبار گروه دوم: در همان کتاب (باب ۲۳، حدیث ۱) از امام صادق (ع) که فرمود: «ان الله جعل التراب طهوراً كما جعل الماء طهوراً» و در کتاب مستدرک الوسائل (باب ۴۳ از ابواب نجاسات) از رسول خدا (ص) که فرمود: «التراب طهور المسلم» و در حدیث دیگر از پیامبر (ص) که فرمود: «جعلت لی الارض مسجداً و جعلت لی تربتها طهوراً».

۱۰- زدن کف دستها بر زمین

گفته‌اند اصل زدن کف دستها بر روی زمین جهت تیمم، چون دلیل آن از نظر سند و دلالت تمام است جای اجتهاد نیست. و اما کمیت آن چون دلیل قطعی و مسلم ندارد از این رو در موضع اجتهاد است، لذا فتوای فقیهان در این باره مختلف است. بیشتر فقهای امامیه قائل شده‌اند که یک مرتبه کفایت می‌کند. اوزاعی و سعید بن المسیب که از بزرگان فقهای جامعه اهل سنت می‌باشند همین قول را برگزیده‌اند.

نحوه اشتراک و دریافت شماره‌های قبلی کیهان اندیشه

برای اشتراک یکساله کیهان اندیشه می‌بایست مبلغ ۶۰۰ ریال به حساب جاری شماره ۸۵۷۴۹ بانک ملی ایران - شعبه سعدی و اریز و حواله بانکی آنرا به همراه درخواست و نشانی دقیق خویش به آدرس تهران: خیابان فردوسی - کوچه شهید شاهپراغی - آبونمان موسسه کیهان ارسال نمائید.

چنانچه متقاضی شماره‌های گذشته کیهان اندیشه می‌باشید، مبلغ شماره‌های درخواستی را (هر شماره یکصد ریال) به حساب شماره ۱۰۱۰ بانک صادرات شعبه میدان شهداء قم کد ۱۲۳۹ به نام نمایندگی کیهان و اریز و فیش آن را به همراه درخواست به آدرس قم - خیابان حجت - کیهان اندیشه ارسال فرمائید.

و باتوجه به اینکه سال اول کیهان اندیشه (۶-۱) تجلید شده است، کسانی که خواهان آن باشند، باید هزار ریال به همین شماره حساب و اریز و فیش آنرا به آدرس مذکور در قم بفرستند.